

SCO

کانون آرمان شریعتی

SCO1385@Gmail.com

تعیین نسبت با مذهب متن یا مذهب تاریخی



رضا علیمانی

شماره مقاله : ۱۰۰۴

تعداد صفحه : ۲۶

آخرین بررسی : ۸۷/۰۵

تاریخ تمریر : ۰۰۰۰

www.shandel.org

موضوع : گامی فرارپیش برای نواندیشی مذهبی

تعیین نسبت با مذهب متن یا مذهب تاریخی؟

(گامی فراپیش برای نواندیشی مذهبی)

به نام خدا، جان و شعور و عشق هستی

خدای شبانان و پیامبران، نه خدای فقیهان و شارعان

این شب‌ها، شب‌های قدر است. شب‌های خودکاوی و تأمل، نیایش و پرستش، ارزیابی و اعتراف و توبه و شب‌های تصمیم‌های بزرگ برای کارهای بزرگ. شب‌های جدال با خویشتن، جدال با خصایص منفی و بازدارنده خود، شب‌های جدال و مقاومت در برابر حق‌کشی‌ها و ظلم‌ها و ستم‌های بیرونی در برابر زر و زور و تزویر.

شب‌های قدر، معمولاً شب‌هایی است که در آن بحث‌های اخلاقی و معنوی مطرح می‌شود. هر چند معتقدم ما در جامعه‌مان، در جامعه کلان و در درون حاکمیت، و درون نیروهای منتقد و مخالف و اپوزیسیون، از یک بحران اخلاقی رنج می‌بریم؛ اما بحث من بحثی اخلاقی نیست. یک بحث نظری و فکری مطرح خواهیم کرد. البته در فرهنگ اسلامی "تفکر"، خود یکی از بزرگ‌ترین عبادت‌هاست و در شب‌های عبادت می‌توان به تفکر و تأمل هم پرداخت. البته من نمی‌خواهم تفکر را جایگزین نیایش و پرستش و راز و نیاز کنم. اما به هر حال فکر می‌کنم اندیشیدن، تفکر و بحث نظری هم بی‌ارتباط با شب‌های نیایش و پرستش نیست. بحث من بحثی نظری و در رابطه با "گام بعدی نواندیشی مذهبی" است. عمدتاً هم به بحث "متن" و "متن مقدس" توجه دارم و چون این بحث، بحث حساسی است، علاقه داشتم در یک جمع مذهبی آن را مطرح کنم و طبیعتاً این پیش‌فرض در کسانی که در مراسم احیا شرکت می‌کنند، متصور است.

ما منتسب به جریان و تشکلی با عنوان "ملی - مذهبی" هستیم. تفکر و ایده ملی - مذهبی یک خانواده بزرگ است که جریان سیاسی ملی - مذهبی

بخش کوچکی از آن را تشکیل می‌دهد. متأسفانه بخشی از این طیف فقط به کار فرهنگی و بخش دیگر فقط به کار سیاسی معتقدند. هر چند هر دو دسته عضو یک خانواده هستند، اما با هم گفتگو و دیالوگی ندارند. به هر حال من خود را متعلق به خانواده‌ای که هم معتقد به کار فرهنگی و هم کار سیاسی - اجتماعی است، می‌دانم. بنابراین بحث را با دو مثال، یکی ملی و دیگری مذهبی شروع می‌کنم و بعد ارتباطش را با این شب‌ها بیان کرده وارد بحث اصلی می‌شوم.

معمولاً مردم ما، در روز سیزده فروردین یا سیزده بدر از شهر خارج و وارد طبیعت مثل کوه و جنگل و... یا پارک می‌شوند. اگر جلوی در پارک یا خروجی شهر از مردم نظرسنجی شود و از افراد سؤال کنیم که انگیزه شما از خروج از شهر یا ورود به طبیعت چیست، اکثریت قریب به اتفاق آنها خواهند گفت که الان دوباره بهار شده و طبیعت نو و سرسبز شده و روز آخر تعطیلات است و ما در این روز برای پیوند با طبیعت به گردش می‌رویم و به هر حال یک نسبتی را بین این سفر و پیوند با طبیعت مطرح می‌کنند و شاید افراد بسیار بسیار کمی - نزدیک به صفر درصد - بگویند که انگیزه ما از رفتن به داخل طبیعت این بوده که نحسی سیزده را به در بکنیم.

فکر می‌کنم اکثر مردم حتی در ناخودآگاهشان هم این نکته نباشد که دارند نحسی ۱۳ را به در می‌کنند. این را به لحاظ تجربی هم خود شما می‌توانید امتحان کنید. هر چند در گذشته‌های دور چنین سنتی هم وجود داشته است، اما اگر کسی اینک به این موضوع هم آگاهی و اشراف داشته باشد، باز ضمن اشاره به آن مرزبندی می‌کند و عدم اعتقادش به این امر را روشن می‌کند. خوب، اینجا چه اتفاقی افتاده است؟ ما هنوز آن اسم و عبارت و تعبیر را به کار می‌بریم و می‌گوییم داریم به "سیزده بدر" می‌رویم اما اساساً از آن متافیزیک، اتمسفر و پارادایم کلانی که پشت این سنت ملی مان وجود دارد به صورت گفتمانی عبور کرده‌ایم. دیگر از آن تفکر اسطوره‌ای که در آن مسائل کیهانی و نجومی و زندگی درونی بشر در یک ارتباط متقابل هستند و سیزده بدر هم درون این اتمسفر فکری و پارادایم نظری معنا می‌دهد، اساساً عبور گفتمانی کرده‌ایم هر چند تعبیرش هنوز وجود دارد ولی دیگر کسی با این انگیزه و دغدغه بیرون نمی‌رود که بخواهد نحسی سیزده را به در کند.

یک مثال دیگر می‌زنم. اگر در شب‌های قدر در مقابل حسینیه ارشاد و یا یکی دیگر از حسینیه‌ها و مساجد بایستیم و از مردم سؤال کنیم که شما انگیزه‌تان از آمدن به مراسم احیا و مراسم شب قدر چیست، به نظر شما چه پاسخ‌هایی داده خواهد شد؟ در همین شب‌ها، خبرنگاری از یکی از شبکه‌های تلویزیونی ایران این سؤال را با تعدادی از افرادی که در این مراسم شرکت کرده بودند در میان گذاشت. برای من جالب بود چون قبلاً این سؤال به ذهن خودم آمده بود. بیشترین پاسخ‌ها این بود که ما برای نیایش و دعا و توبه می‌رویم، یا برای اینکه خواسته‌هایمان را با خدا مطرح کنیم. فکر می‌کنم اکثریت قریب به اتفاق و شاید نزدیک به ۱۰۰ درصد افراد، همین دغدغه را مطرح خواهند کرد و در همین رابطه باز تصور می‌کنم که افراد بسیار کمی هستند - البته نمی‌گویم هیچکس - که اگر از آنها این سؤال را بپرسیم بگویند که سرنوشت یک سال آینده ما در این شب رقم خواهد خورد و ما می‌رویم از خداوند بخواهیم در سال آینده مثلاً درآمد ما زیادتر بشود و یا شغلی خوب پیدا بکنیم، مرگ و میری در خانواده ما نباشد و در لوح یا سرنوشتی که حوادث سال آینده ما در آن رقم می‌خورد و فرشتگان آن را از آسمان برای پیامبر یا امام نازل می‌کنند، چیزهای خوب و مثبتی نوشته شود. من در جمع خودمان (در حسینیه ارشاد) هم همین سؤال را مطرح می‌کنم. خواهش می‌کنم در جمع حضار اگر کسی بجز برای نیایش و توبه و طلب، با قصد دیگری در این مراسم - (احیا) شرکت کرده دستش را بلند کند. من علاقه‌مندم با کسانی که با دید دیگری در مراسم شب قدر شرکت کرده‌اند، در پایان مراسم به طور خصوصی صحبت کنم و با دیدگاه‌شان بیشتر آشنا شوم. (هیچ کس دست بلند نمی‌کند).

به هر حال به نظر من کسی در این اتمسفر و با این فرهنگ و پارادایم نظری در شب‌های قدر که هنوز هم اسمش را به کار می‌بریم و به آن شب تقدیر گفته می‌شود در مراسم شرکت نکرده است. به عبارت دیگر می‌توان گفت ما از آن گفتمان که معتقد بود در یک جایی خارج از این جهان سرنوشت انسان‌ها در این شب رقم خواهد خورد، عبور کرده‌ایم. من الان نمی‌خواهم اجزای این گفتمان را بازکنم. اما انسان معاصر دیگر در این اتمسفر نمی‌اندیشد. ما ضمن آن که شب‌های قدر را پاس می‌داریم، اما در عین حال آن را شب‌های نیایش و پرستش و راز و نیاز می‌دانیم. حتی در تعبیرهای همگانی‌تر و عامیانه‌تر شب‌های قدر را شب‌هایی می‌دانیم که در آن از خداوند تقاضاهایی را مطرح می‌کنیم، اما نه به آن صورت که در این شب در یک لوحی سرنوشت

ما نوشته می‌شود و رقم می‌خورد. یعنی انسان معاصر از پس‌زمینه فکری بحث تقدیر آسمانی عبور کرده است. در دورانی که ادیان و متون مقدس شکل گرفتند و تکوین یافتند و حتی قبل از آن یعنی در دوران اساطیری دقیقاً شاهد یک نگاه تقدیری به جهان هستیم و این به ویژه در دوران متأخر اساطیری بیشتر به چشم می‌خورد.

من معتقدم کسانی که می‌خواهند قرآن را بهتر بشناسند باید با کتاب‌های مقدس دیگر به ویژه با عهد عتیق آشنا باشند و بالاتر از آن کسانی که می‌خواهند متون مقدس و ادیان را بشناسند، باید حتماً با اساطیر که یک نوع رویکرد بشری به جهان و زندگی قبل از ادیان بوده آشنایی داشته باشند و فکر می‌کنم برخوردی که ادیان با اساطیر کردند خیلی مثبت‌تر و کارآمدتر بوده تا برخوردی که اندیشه جدید با ادیان داشته است. ادیان هنوز زنده‌اند، تداوم دارند و ما خودمان هنوز به آن اعتقاد داریم، پس استمرار دارند. اساطیر هم با تغییر پارادایم اسطوره‌ای به ادیان همچنان استمرار داشتند و وقتی ادیان اساطیر را به خدمت خود درآورد و وجوه مثبت آن را گرفت و وجوه ناکارآمد را به تدریج تصفیه کرد اما عنصر اساطیری در تمام متون مقدس به حیات خود ادامه داد. بشر جدید هم همچنان نگاه اسطوره‌ای دارد هر چند این اسطوره‌ها وجه غالب اندیشه بشر را تشکیل نمی‌دهند و در درون و یا در کنار علم، دین، هنر و فلسفه به حیات خود ادامه می‌دهند اما با یک رویکرد و پارادایم جدید. و تا هنگامی که بشر با همین بیولوژی خاص خودش روی کره زمین زندگی می‌کند و به دنبال این است که هستی را بشناسد و به زندگی معنا بدهد و به آینده امیدوارانه بنگرد اساطیر هم به حیات خودشان ادامه خواهند داد.

به هر حال آنچه که می‌توانیم نگاه تقدیری بنامیم، به ویژه در دوران متأخر اساطیر، در همه رویکردهای اساطیری و در همه تمدن‌های بشری وجود داشته است. اسطوره نوعی رویکرد به جهان است. یک نوع رویکرد که آمیزه‌ای است از اشراق، اندیشه و تخیل که در قالب دانسته‌های آن روز بشر (انسان‌های نخستین) تجلی کرده است. در اساطیر اولیه انسان در رویکردش به جهان، جهان را بسیار آشفته، پرهیاهو و پراکنده می‌بیند که در عین پراکندگی همه چیز به همه چیز ارتباط دارد. یعنی جهان درون انسان به جهان اجتماعی، جهان اجتماعی و جهان درون با وضعیت کیهانی. مثلاً حرکت ستارگان و ساعات

سعد و نحس آنها در سرنوشت ما مؤثر بودند. هنوز هم در بعضی تمدن‌ها و بعضی فرهنگ‌ها مثلاً در هند این اعتقاد کاملاً زنده است و فصل‌ها و روزهایی از سال را سعد می‌دانند که در آن روزها، مراسم جشن و ازدواج و شادی بیشتری وجود دارد.

"نگاه تقدیری" در واقع یک نوع پیشرفت بشر در درک جهان است. در این نگاه، آن جهان پراکنده، هیاهوزده و آشفته تبدیل به یک جهان منسجم و یک نظم متمرکز می‌شود، یک امپراطوری، که گویی توسط یک فرماندهی واحد یا توسط یک ارادهٔ درونی هدایت می‌شود. این نگاه را در شرق دور یعنی ژاپن هم می‌بینیم یعنی آرام آرام آسمان تقدس پیدا می‌کند و در یک ارادهٔ آسمانی بر کل جهان جریان پیدا می‌کند. در چین هم داریم به ویژه در تفکر تائویی که گویی یک ارادهٔ درونی و نیروی درونی جهان را پیش می‌برد. در تمدن هندی هم داریم. در تفکر مجموعهٔ ادیان هندو می‌بینیم که اساساً جهان را یک نوع بازی خدایان می‌دانند و در این بازی خدایان یک اراده یا یک نیروی بیرونی، که حالا در جهان درونی شده است، جهان را پیش می‌برد. در تفکر ایرانی هم ما نوعی تقدیر آسمانی داریم که بسیار پررنگ است. هم در جهان و هم در انسان: پیشانی‌نوشت، سرنوشت، فلک، قسمت و... ما از دوران اساطیر ایرانی، دین زرتشت، قبل از اسلام و بعد از اسلام و در اشعار حافظ شاهد این نگاه هستیم که بسیار واضح و بدیهی است.

حتی در شعر معاصر هم این رویکرد را می‌بینیم. شعر مرغ سحر، که همهٔ ما آن را بخصوص با صدای استاد شجریان در ذهن داریم، می‌گوید مرغ سحر ناله سر کن... ظلم ظالم، جور صیاد، آشیانم داده بر باد... بعد می‌گوید ای خدا، ای فلک، ای طبیعت؛ شام تاریک ما را سحر کن.

در دههٔ ۶۰ این شعر یکی از اشعاری بود که افراد با آن ارتباط زیادی داشتند. ما این مضامین را سرمی‌کشیم، نمی‌جویم بلکه به یکباره می‌نوشیم. انسان معاصر با شعر و با هنر بیشتر رابطهٔ سیال و عاطفی دارد و مایل نیست رابطهٔ معرفتی برقرار کند. اگر بخواهیم رابطهٔ معرفتی برقرار کنیم و به تعبیر بالا اگر بخواهیم بجویم شاید سنگ‌ریزه‌هایی در آن ببینیم.

"ای خدا، ای فلک، ای طبیعت؛ شام تاریک ما را سحر کن". این یک متن نیایشی است که می‌تواند مرتبط با شب قدر هم باشد که می‌گوید این جهان در دستان هر کسی که هست و هر کسی که آن را اداره می‌کند، ای خدا، ای فلک، ای طبیعت - و یا هر کسی دیگر که هستی خلاصه این شام تاریک ما

را سحر کن. این یک نگاه تقدیری است که در شعرهای دیگر هم می‌بینیم. مثلاً "فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم".

اصلاً مخاطب قرار دادن فلک، آسمان و سرنوشت در شعر ایرانی بسیار زیاد است. یا نگاه خیام‌وار که می‌گوید: اگر دستم رسد بر چرخ گردون...، او به چرخ گردون اعتراض می‌کند که چرا یکی نان جوین دارد و یکی مرفه است. من شعر خیام را که می‌خواندم یاد عهد عتیق افتادم آنجا که سخنان ایوب، داود و سلیمان را بیان می‌کند. آن‌ها رابطه‌ای گلایه‌آمیز و جدالی با خداوند دارند که البته در متون اسلامی این امر خیلی کم‌رنگ است. اما این نگرش گلایه‌آمیز و اعتراضی خودش سرفصلی است در زندگی بشر که اساساً به سرنوشتی که در این دنیا داشت و فکر می‌کرد پاداش یا مجازات و نتیجه اعمالش است، اعتراض دارد. ایوب به خدا می‌گوید من که همه‌اش کار خیر کرده‌ام چرا شر به روز من آوردی؟

این یک پرسش درونی و فلسفی و وجودی است که ایوب با آن درگیر می‌شود. کسانی هستند که با او وارد بحث می‌شوند و می‌گویند تو حتماً گناهایی مرتکب شده‌ای که داری تنبیه می‌شوی، اما او شدیداً تکذیب می‌کند. در این سرفصل تصور تنبیه به تصور امتحان و ابتلاء دگرگون می‌شود. حالا ما نمی‌خواهیم وارد این بحث‌ها بشویم. اما به هر حال این نگاه در دیگر متون مقدس هم وجود دارد. اگر آن طرف‌تر هم برویم در تفکر یونانی و در اساطیر یونانی هم این نگاه را می‌بینیم. ایزدان یونانی در پانتئون و مجمع ایزدان در کوههای المپ که جمع می‌شوند، سرنوشت بشر را رقم می‌زنند. به صورت اجتماعی و فردی. آنها می‌گویند که هر کسی و هر قومی چه سرنوشتی باید داشته باشد و جالب اینکه خود این خدایان هم تحت سلطه یک سرنوشت و تقدیر بزرگتر هستند و یک تقدیر بزرگتری حاکم بر خدایانی است که در آن پانتئون جمع می‌شوند.

به هر حال منظورم این است که از شرق دور گرفته تا یونان و آن طرف‌تر وضع همین‌طور باشد. بیشتر اسطوره‌شناسان می‌گویند عمده‌تاً اسطوره‌های بشری مشترک و منبسط‌اند و در هر دوره‌ای تقریباً همه انسان‌ها شبیه به هم می‌اندیشند. این نگاه تقدیری به جهان هم یک مطلعی در اندیشه بشر است و همان‌طور که گفتم بویژه متعلق به دوره متأخر اسطوره‌ای است که جهان را منظم و هماهنگ می‌بیند و یک اراده از بیرون یا یک نیرو از درون جهان را هدایت می‌کند. و به نظر من این زهدان، رحم و بستری است که علم (قدیم و سپس جدید) از درونش متولد می‌شود. علم جدید در واقع تداوم این

نگاه سامان‌مند به جهان است ولی شاید در سلطهٔ یک ارادهٔ بیرونی یا نیروی درونی نباشد و حداقل این نکته را در پرانتز بگذارد. یعنی ذهن و تفکر بشر، حس بشر و به طور کلی رویکردی که بشر در فهم جهان و تبیین جهان دارد بستری است که آماده شده که از نگاه تقدیری با یک جهش کوتاه بتواند به نگاه علمی برسد. در نگاه علمی هم یک قانون‌مندی بر کل جهان حاکم است و ما به دنبال کشف آن قانون‌مندی هستیم. البته به موازات این قانون‌مندی و سامان‌مندی فراگیر، ادیانی که به خدا یا ادیانی که به خدایان و ایزدان معتقدند بحث دیگری هم کردند و نسبت خدا یا خدایان را با این نظم درونی روشن کردند و سپس متکلمان آن ادیان به بحث در این باره پرداختند. بحث‌های کلامی متعددی که ما در فرهنگ اسلامی در این باره داریم، در همهٔ فرهنگ‌های مذهبی دیگر هم وجود دارد.

به هر حال قانون‌مند دیدن جهان یا باید در یک شکل معقول و سامان‌مند و قابل درکی ارائه شود، یا در داخل علم یا در داخل الهیاتی که به عوامل عینی معتقد است و معتقد نیست که خدا یا خدایان به طور دل‌خواهی و هوسناک جهان را اداره می‌کنند؛ تا بتواند در هر دو حالتش جهان به شکل معقولی تفسیر شود. یک شکل دیگر هم شکل اسطوره‌ای آن است که به شکل آیینی و مناسکی مطرح می‌شود که در آن خدا به صورت فرمانروا و امپراتور در بیرون جهان سرنوشت را رقم می‌زند و فرامینی را صادر می‌کند که تقدیر و سرنوشت جهان و انسان را بیان می‌کند.

اما بشر جدید به طور ناگهانی و جهشی به علم جدید نرسیده است؛ و برخی قرائت‌های گسست‌گرا از مدرنیته که گویی ناگهان و بدون زمینه و پیشینه گذشته، گوشه آسمان سوراخ شده و بشر جدید به پایین افتاده روایت‌هایی ذهنی و غیرتاریخی از مدرنیته است. هر چیزی که در مدرنیته مطرح شده، جدا از صحت و سقم و جدا از کارکرد مثبت و منفی آن، سیری تدریجی در تاریخ بشر داشته که در این سیر به یک نقطهٔ اوج و تولد جدید می‌رسد. گمان می‌کنم که در بطن و رحم و درون زهدان نگاه تقدیری به جهان است که علم متولد می‌شود. همان‌گونه که برخی از کسانی که تاریخچه شکل‌گیری دموکراسی در تمدن جدید را نوشته‌اند معتقدند از درون یکتاپرستی است که دموکراسی متولد می‌شود یعنی در دورانی که رویکرد شرک‌آمیز به جهان وجود دارد انسان‌ها اساساً ذات متفاوتی با هم دارند. در این نگاه سیاه و سفید با هم متفاوتند، زن و مرد با هم متفاوتند، اقوام مختلف با هم متفاوتند، در

انجا انسان‌ها در سطوح و ارتفاعات مختلف و حتی متضادی قرار می‌گیرند و برخی اساساً انسان تلقی نمی‌شوند. در نگاه یکتاپرستی است که همه انسان‌ها مخلوق یک خداوند تلقی می‌شوند و آن نگاه سلسله‌مراتبی و عمودی به انسان‌ها تبدیل به نگاه افقی می‌شود. یعنی در اینجا بویژه در فرهنگ اسلامی سیاه و سفید، زن و مرد، عرب و عجم همه با هم مساوی هستند. در اینجا ذهن بشر آماده است و فقط یک قدم دیگر باید بردارد تا حرف بعدی‌اش را بزند که اگر همه انسان‌ها مساویند پس می‌توانند هر کدام از آنها یک رأی داشته باشند. بشر با نگاه اسطوره‌ای یا ذهن شرک‌آلود نمی‌تواند به دموکراسی جهش کند. من نه از موضع مؤمنانه و مذهبی، بلکه از موضع پژوهشگرانه این سخن را می‌گویم که یکتاپرستی در ذهن بشر بستری را فراهم می‌کند و زهدانی را ایجاد می‌کند که دموکراسی بتواند از آن متولد بشود.

اما در همه متون مقدس، بدون استثناء، می‌توان گفت درست است که انسان‌ها با هم مساوی تلقی می‌شوند و این صدای غالب اکثر متون است، اما در کنار این صدا، صداهای دیگری هم از درون همین متون مقدس به گوش می‌رسد که بین مؤمن و غیرمؤمن فرق‌هایی می‌گذارد، بین زن و مرد فرق‌هایی می‌گذارد و به گمان من متون مقدس اکثراً در این حوزه‌ها چندصدایی هستند. یک صدا، صدایی است که از تاریخ هم‌عصر خودشان در درون آنها تسری پیدا کرده و البته در این صدای تاریخی بین زن و مرد تفاوت وجود دارد، بین مؤمن به یک دین و غیرمؤمن به آن دین قطعاً تفاوت وجود دارد. شما این را در اوستا می‌توانید ببینید، در عهد عتیق می‌توانید ببینید، در عهد جدید کمی کمرنگ‌تر می‌توانید ببینید و حتی در قرآن هم می‌توانید ببینید. هر چند قرآن همه ادیان را به رسمیت می‌شناسد، اما امت اسلام را ترجیح می‌دهد ولی امت انحصاری نمی‌داند. هر چند بین مسلمان و غیرمسلمان در قرآن تفاوت‌های حقوقی وجود دارد و این صدا هم نه در فقه و در میراث بعد از متون مقدس بلکه در خود متون مقدس به گوش می‌رسند. اما به اعتقاد بنده صدای بلندتر و صدای رساتر صدایی است که می‌گوید انسان‌ها با هم مساوی هستند. اما صداهای دیگری نیز در متون وجود دارد که بین همه انسان‌ها فرق می‌گذارد و آنها را مساوی نمی‌داند. (در آن هنگام که دین عامل انسجام و چسب اجتماعی بود، بر اساس اعتقاد به دین بین انسان‌ها فرق حقوقی گذاشته می‌شد و در جهان معاصر که مسئله دولت - ملت و ملیت عامل انسجام و چسب اجتماعی است بر اساس ملیت برخی تفاوت‌های حقوقی وجود

دارد و طبق قوانین در کشور محدودیت‌هایی برای اتباع خارجی قائل هستند).

به هر حال وجوه و عناصر تاریخی هم‌عصر تکوین متون مقدس در آنها نیز حضور و جریان نسبی دارد. شما اگر تفسیر سوره قدر را در تفاسیر معتبر بخوانید و احادیث معتبری که ذیل آن آمده مطالعه کنید، برخی رگه‌های اساطیری را مشخصاً خواهید دید. از شب قدر به شبی که می‌خواهد سرنوشت یک سال آینده و سرنوشت یک فرد در آن رقم بخورد یاد شده است. یک تعبیر بسیار تکراری و مکرری که در تمام تفاسیر و احادیث پیرامون سوره قدر آمده "تقدیرِ آجال، ارزاق و حوادث" است.

در خود متن هم می‌توان آیات فراوانی که اشاره به تقدیر دارند را استخراج کرد و این رگه به طور محسوسی وجود دارد. بحث قدر و تقدیر را کسانی که اهل پژوهش هستند می‌توانند در قرآن پیگیری کنند. برای این کار واژه مصیبت، واژه اجل، واژه رزق را در قرآن ردیابی و پیگیری کنید و ببینید رویکرد قرآن در رابطه با اجل و مصیبت و رزق چیست که الان من نمی‌خواهم وارد این بحث شوم. اگر فرصت شد از این مسئله چند مثال هم خواهم زد. تأکید می‌کنم که این بحث‌ها، بحث فقه و روحانیت نیست. بحث‌های خود متون است.

اما تیتیر بحث ما این بود: گام بعدی روشنفکری مذهبی. چرا می‌گوییم گام بعدی؟ روشنفکری مذهبی به ویژه در ایران، چه سیدجمال و چه بعد از آن، بازرگان و طالقانی، در آغاز شعار بازگشت به قرآن را مطرح کردند. این شعار، یک شعار محتوایی و اساسی بود و ضمناً پشتوانه و سنگری را در اختیار نواندیشی دینی برای مواجهه با جریان قوی سنت و متولیان آن می‌گذاشت. رویکرد کلی این نواندیشان به قرآن هم رویکرد اجتهادی - تأویلی بود. یعنی در حوزه احکام هر جا می‌خواستند متن را استمرار دهند و به نیازهای امروزی در حوزه احکام پاسخ دهند از اجتهاد استفاده می‌کردند و در حوزه آموزه‌های نظری و فکری و اعتقادی یعنی در جهان‌شناسی، خداشناسی، انسان‌شناسی، نگاه به جامعه و تاریخ، آخرازمان‌شناسی، آخرت‌شناسی که با کلمات و ادبیات جدید هم بیان شده مثل جامعه‌شناسی، فلسفه تاریخ، انسان‌شناسی و جهان‌بینی، هر جا که با متن برخورد می‌کردند با یک نگاه تأویلی و از نگاه هرمنوتیکی سعی می‌کردند متن را به‌روز کنند و استمرار دهند. من تصورم این است که گام بعدی نواندیشی دینی دیگر نه تعیین نسبت با اسلام تاریخی،

با مذهب تاریخی و با تکیه بر شعار بازگشت به قرآن یا شعارهای دیگر نواندیشی دینی مثل پروتستانتیسم اسلامی و امثالهم، بلکه گام بعدی نواندیشان مذهبی تعیین نسبت با مذهب متن، با اسلام متن و نه اسلام روحانیت است. من اگر کلمه روشنفکری مذهبی را کمتر به کار می‌برم به خاطر مجادلاتی است که روی این واژه وجود دارد. به نظر من روشنفکری مذهبی واژه مفهومی است و پارادوکسیکال هم نیست. چون نمی‌خواهم بحث با یک مناقشه‌واژگانی به حاشیه برود و وارد پاورقی بشود از واژه نواندیشان مذهبی استفاده می‌کنم.

به هر حال نواندیشان مذهبی باید با مرجع مقدس و متن مقدس نسبتشان را روشن بکنند. پیشینه این بحث را هم بگویم. دوستان می‌دانند قبل از انقلاب بحث مثلاً برده‌داری مطرح بود و بیشتر نیروهای مخالف مذهب، که آن موقع بیشتر مارکسیست‌ها بودند، می‌گفتند که چون در قرآن برده‌داری آمده و تأیید شده، اسلام در واقع برده‌داری را تأیید می‌کند. نواندیشان دینی هم مواجهه جدی‌ای داشتند. حتی بخشی از روحانیون سنتی و بخشی از روحانیون رفرمیست داخل حوزه، مثل مرحوم مطهری هم بحث‌های جدی و کیفی‌ای روی این مسئله کردند. و به نظر من در مجموع نیروهای مذهبی به طور روش‌مند به این انتقاد پاسخ دادند. حتی مرحوم مطهری بحث می‌کند که اسلام برده‌داری را نیاورده است. اسلام در واقع برده‌داری را تحمل کرده و برده‌داری مناسبات زمانه بوده و اسلام و قرآن با این مناسبات زمانه برخورد ارتقایی کرده‌اند. در آن زمان که پیامبر نمی‌توانست برده‌داری را نابود کند، هر چند هنوز هم برخی به برده‌داری معتقدند! دو شب پیش، شب بیست و یکم ماه رمضان همین امسال (۱۳۸۴) از رادیو صدای آقای جوادی آملی را شنیدم که می‌گفتند اگر امام زمان بیاید می‌تواند در جنگ‌ها، صرب‌ها و هندوها که اساساً مادون انسان هستند، حیوان‌اند، حیوان ناطق‌اند، شرعاً به عنوان برده بگیرد. اما این‌ها درعین حال لایق برده گرفتن هم نیستند؛ و شب بعدش آقای مکارم شیرازی بعد از افطار که برنامه‌اش را تلویزیون پخش می‌کرد خلاف این را می‌گفت. البته بحث او بحث فرشتگان بود نه برده‌داری. او می‌گفت همه مسائلی که الان مطرح است را که اسلام نیاورده است برخی مباحث قبل از اسلام بوده و وقتی اسلام آمده نظر خودش را در رابطه با آن مسائل گفته است. به هر حال منظور من این است که هر چند الان برخی به برده‌داری نیز معتقدند یعنی معتقدند در این زمان هم آن احکام می‌تواند استمرار داشته باشد اما قبل از انقلاب جدا از روشنفکران مذهبی بخشی از روحانیون

اصلاح‌گرا و رفرمیست داخل حوزه هم مثل مرحوم مطهری در واقع وارد این بحث شدند. او گفت درست است که یک سری از احکام مثل برده‌داری در قرآن هست ولی این مناسبات آن عصر بوده روشنفکران دیگر هم وارد شدند و این بحث به صورت خیلی کیفی و روش‌مند پاسخ داده شده و منطقی، معقول و باورپذیر هم هست. اگر ما حتی مؤمنانه هم به موضوع نگاه نکنیم، بسیار ذهنی است که فکر کنیم پیامبر حتی نه به عنوان نبی، بلکه به عنوان یک مصلح اجتماعی در قرن هفتم میلادی بایستی برده‌داری را نابود می‌کرد در حالی که ما تا اوایل قرن بیستم هم برده‌داری داریم. جنگ‌های شمال و جنوب آمریکا روی برده‌داری است.

این مسئله را به خیلی حوزه‌ها می‌توان تسری داد مثلاً کسانی که تصور می‌کنند که پیامبر و یا قرآن بایستی به تساوی حقوق زن و مرد اشاره می‌کردند. در حالی که ما تا همین ۴۰، ۵۰ سال پیش یعنی در قرن بیستم هم تساوی حقوق زن و مرد را نداشتیم. حق رأی برای زنان در بعضی از همین کشورهای دموکراتیک سی، چهل سال پیش پذیرفته شده است. این بسیار برخورد انتزاعی و ذهنی است که تصور کنیم بایستی برده‌داری آن موقع لغو می‌شد اما در کنار پذیرش مناسبات برده‌داری در قرآن، یک سری مبانی انسان‌شناسی مطرح شده که اساس برده‌داری را نفی می‌کند و در بخش حقوقی آن هم هر چند برده‌داری نفی و لغو نشده، اما رفرم‌های جدی در این رابطه صورت گرفته است و انتظار لغو آن هم یک آرمان خواهی ذهنی و بسیار انتزاعی است.

به نظر من در رابطه با زنان هم این مسئله وجود دارد. اگر از این زاویه یعنی از زاویه "نگاه تاریخی" به مسئله نگاه کنیم - حتی نیاز نداریم که با دید مؤمنانه به مسئله بنگریم و حتی اگر پژوهشگرانه هم با مسئله برخورد کنیم - می‌توانیم روشنگری‌ها و تبیین‌های باورپذیر فراوانی در موضوعات گوناگون مطرح شده در متون مقدس، از جمله مسئله زنان، مطرح کنیم.

زمانی که مارکسیست‌ها مطرح بودند چه پتروشفسکی چه بقیه آکادمیسین‌های شوروی و چه احسان طبری در کتاب "برخی بررسی‌ها درباره جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی ایران" و چه متفکرین غربی که با نگاه لیبرال به قضیه نگاه می‌کردند، همین نوع قضاوت را دارند. مثلاً همیلتون گیپ در کتاب "اسلام، یک بررسی تاریخی" ضمن اینکه تعارض و زاویه‌های جدی هم با اسلام دارد ولی می‌گوید که "جملگی پژوهشگران بر این نظرند، آنچه پیامبر

اسلام در رابطه با حقوق زنان انجام داد سقف آن چیزی بود که می توانست انجام دهد". یعنی ما اگر با نگاه مؤمنانه هم نگاه نکنیم و با نگاه پژوهشگرانه نگاه کنیم رفرم‌های مترقی و رو به پیش قرآن و اسلام در رابطه با حقوق زنان و برده‌داری را با صدها فاکت تاریخی می توان نشان داد.

البته در برابر صدای بلندی که در متن راجع به تساوی انسان‌ها به گوش می‌رسد، صداهاى دیگری هم وجود دارد که به طرح برخی احکام یا آموزه‌ها، نظری تاریخی کرده است. در واقع پایه بحث "گام بعدی روشنفکری مذهبی" اینجاست که نواندیشی مذهبی حالا بیاید و نسبت خودش را با این مسائل روشن کند و این مسائل را توضیح دهد. اگر روشنفکری مذهبی و نواندیشی مذهبی را یک اتوبانی در نظر بگیریم که لاین‌های مختلفی مثل بازرگان، شریعتی، سروش و... و دیگر متفکران دارد، آن سوی دیگر این اتوبان لایک‌ها و این سوی اتوبان هم سنتی‌ها و بنیادگراها هستند. از قضا هم سنت‌گراها و بنیادگراها و از سوی دیگر لایک‌ها به بخش‌هایی از متن استناد می‌کنند و انگشت می‌گذارند که روشنفکران و نواندیشان مذهبی از طرح آن‌ها طفره می‌روند و یا سعی می‌کنند آن‌ها را توجیه کنند. توجیهاتی که زیاد باورپذیر نیست و یا اینکه اصلاً به آن مباحث بی‌اعتنایی می‌کنند و آن‌ها را نشنیده می‌گیرند. این‌ها شاید امروز در داخل کشور صداشان ضعیف‌تر باشد و در خارج از کشور لایک‌ها با صدای بلند این بخش‌های متون را مطرح کنند. نه تنها در کشورهای اسلامی بلکه بین روشنفکران لاییک و مذهبی یهودی هم همین داستان ادامه دارد و بین روشنفکران مذهبی و لاییک مسیحی هم که از بستر مسیحیت بیرون آمدند همین حکایت برقرار است یعنی در نوع مواجهه با متن، نواندیشان مذهبی در این قسمت به گمان بنده یک سری مشکلات دارند. شریعتی در تاریخ ادیان جایی که می‌خواهد مذاهب هندو را توضیح بدهد به روشنفکران هندو انتقاد می‌کند و می‌گوید روشنفکران هندو گاهی اوقات از درون متونشان گزینش می‌کنند و جاهایی را هم توجیه می‌کنند. با کسب اجازه از شریعتی این انتقاد را می‌توان به بخشی از روشنفکران مذهبی و نواندیشان مسلمان هم معطوف کرد و آنها را هم مورد سؤال قرار داد و گفت که شما هم نبایستی با متون گزینشی و پرشی برخورد کنید و به جاهایی گزینش شده انگشت بگذارید و از روی جاهایی هم پرشی عبور کنید و نادیده بگیرید. و این جاها از قضا جاهایی است که شما در برابر سنتی‌ها و بنیادگراها از یک سو و در برابر تفکر لاییک از سوی دیگر، اگر بخواهید طفره بروید و نخواهید پاسخ بدهید و تبیین نکنید، آسیب‌پذیر هستید. من معتقدم

که گام بعدی نواندیشی دینی بایستی برخورد پژوهشگرانه و تمام عیار، نه گزینشی و پرشی و نه توجیه‌گرانه با همه متن باشد. و من می‌دانم و امیدوارم و اعتماد دارم که نواندیشی مذهبی می‌تواند از درون این چالش بسیار موفق، سربلند و روش‌مند بیرون بیاید و نیازی به توجیه‌کردن هم ندارد. این بستگی به رویکرد و پایه تحلیلی دارد که روشنفکری آن را می‌پذیرد. من از شب قدر و سیزده بدر مثال زدم ولی می‌تواند سطوح این مثال‌ها در جامعه ما متفاوت باشد. امیدوارم بعداً روی این قسمت جَوسازی نشود.

من به یاد دارم اوایل انقلاب جریانات راست مذهبی سنتی در روزنامه‌های کیهان و جمهوری اسلامی در ابتدا روی سیزده‌بدر جوسازی کردند که خرافات است و استناداتی هم به آقای مطهری کردند. ولی بعد دیدند این سنت ملی آنقدر قوی است که جلوی آن نمی‌توان ایستاد بنابراین "سیزده‌بدر" را به "روز طبیعت" تغییر نام دادند. حالا خودشان هم این روز را جشن می‌گیرند و در صفحه اول روزنامه‌شان شعر می‌زنند. چون آنها دیدند که نمی‌توانند آن را تغییر دهند و از طرفی هم دیدند کسانی که به سیزده‌بدر می‌آیند با آن متافیزیک و با آن پیش‌فهم‌ها نمی‌روند. من تصور می‌کنم در رابطه با شب قدر هم همین ماجراست و به هر حال در ایران شب قدر هست و خواهد بود و استمرار هم خواهد داشت ولی دیگر به شب قدر به عنوان شب تقدیر نگاه نمی‌شود بلکه به عنوان شب راز و نیاز، شب تأمل، شب نیایش، شب توبه، شب تصمیم‌گیری نگاه می‌شود و این بسیار مثبت است و یکی از مهم‌ترین نقطه‌مزیت‌های مذهب هم همین است.

در اینجا شاید این سؤال پیش بیاید که وجود این‌گونه مفاهیم که من فقط یکی یعنی شب قدر را مثال زدم آیا نقطه‌ضعفی در متن است؟ آیا در حوزه‌های جهان‌شناسی، انسان‌شناسی و حوزه‌های احکام حضور این مسائل تاریخی نقطه ضعف متون مقدس نیست؟ من این امر را در رابطه با همه متون مقدس می‌گویم. آیا این اشکال ندارد که در متن، احکامی وجود داشته باشد که اینک از نظر ما ناعادلانه است مثل برده‌داری. قبلاً گفتیم قبل از انقلاب بحث برده‌داری تقریباً به سرآمد و سرفصل خوبی رسید و به گمان بنده به لحاظ تئوریک حل شد و در واقع بسیاری از روشنفکران و برخی از روحانیون ما گفتند که می‌تواند احکامی در متن وجود داشته باشد و عدل زمانه خودش باشد اما در زمانه ما دیگر عدل نباشد و از آن عبور بشود. این امری بسیار

طبیعی است. مثلاً اگر همین الان در جنگ‌های مرزی مثلاً ما با ارامنه هم جنگ داشته باشیم هیچ‌وقت زن و بچه آن‌ها را اسیر نمی‌گیریم در حالی که ما اگر بخواهیم خیلی بنیادگرا عمل کنیم چنین مجوزی را داریم و حتی می‌توان زن شوهردار را هم اسیر کرد و به تملک جنسی و زناشویی مرد مسلمان هم درآورد. این‌ها دیگر بحث روحانیت نیست این سنت است که در متن استمرار یافته است. در همین رابطه آیه ۲۴ سوره نساء را بخوانید.

به هر حال دیگر کسی حتی بین اکثریت روحانیت سنتی ما این گونه فکر نمی‌کند. یعنی یک گذر روش‌مند تاریخی از آن صدای تاریخی و وجوه تاریخی متن انجام پذیرفته است. بحث من و تکیه‌گاه بحث من این است که اگر ما پذیرفته باشیم یا حداقل وجه غالبی از روشنفکری مذهبی و حتی روحانیون سنتی پذیرفته باشند که می‌توان در متن صداهایی به گوش برسد - من این را عام و در همه سطوح فرض کرده‌ام - که با عدل زمانه ما ناهماهنگ باشد. در کنار آن احکام صداهای بلندتری هم به گوش می‌رسد که مبتنی بر عدل زمانه ما و زمان‌های آینده است و به گمان بنده همچنان برای ما الهام‌بخش است.

به نظر می‌رسد که این صداهای تاریخی نه در حوزه احکام و اجرائیات بلکه در حوزه مفاهیم، آموزه‌های فکری و اعتقادی و نظری هم حضور دارد. یعنی اگر ما بپذیریم که مناسبات برده‌داری در متون مقدس آمده است و پیامبران هم برخورد رفرمی مترقیانه بسیار "حداکثری" در چهارچوب زمانه خودشان با آنها کرده‌اند، این را هم می‌توانیم بپذیریم که همان‌گونه که این مناسبات زمانه در متن وارد شده، دانش و فرهنگ زمانه هم در متن وارد شده است که می‌تواند با دانش و فرهنگ زمانه ما هم‌خوان نباشد. من در واقع می‌خواهم این را بگویم که این دو نظریه می‌تواند و باید در یک نظر کلی و منسجم یک‌دست بشود. به عبارت دیگر اگر نواندیشی مذهبی در حوزه احکام، حضور مناسبات زمانه در متن را پذیرفت این‌گونه نیست که بتوان بین مناسبات زمانه و آموزه‌های نظری و فرهنگی زمانه دیوار کشید.

حضور عنصر اول با عبارات گوناگونی مثل فرم و محتوا، ذاتی و عرضی، مقتضیات زمانه، ثابت و متغیر و با زبان‌های مختلف از سوی نواندیشان مذهبی بیان شده است. هر متفکری با یک زبانی این مسئله را گفته است. حال اگر این امر را در حوزه احکام پذیرفتیم، اگر کمی ذهن‌مان را باز کنیم و در متون

مقدس تورق کنیم به سادگی می‌بینیم آموزه‌های نظری و فرهنگی هم شبیه همین مناسبات وارد آن‌ها شده‌اند و از قضا متون مقدس با این آموزه‌ها برخورد استعلایی ولی رفرمیستی کرده‌اند. و البته این تصور که آن‌ها می‌توانستند در آن زمان فرهنگ و اعتقادات زمانه را کن‌فیکون کنند و برخورد انقلابی با همه این مفاهیم داشته باشند، تصور بیهوده‌ای است. همان‌طور که تصور این که می‌توانستند برده‌داری را لغو کنند، حقوق زن و مرد را مساوی اعلام کنند، تصور بیهوده‌ای است. این هم تصور بیهوده‌ای است که مثلاً جهان‌شناسی آن دوره را که مبتنی بر خدا یا خدایان و فرشتگان و شیطان و ابلیس و جن و غول و پری بوده، را باید کن‌فیکون بکنند یا در دانش آن روز که تصور می‌شد زمین مسطح است و خورشید دور زمین می‌گردد، انقلاب کنند. حتی اگر انبیاء یا پیامبران می‌دانستند که زمین مسطح نیست و یا زمین به دور خورشید می‌گردد، آنها نمی‌توانستند دانش زمانه را کن‌فیکون کنند و بیایند مثلاً بگویند خورشید ثابت است و زمین دور آن می‌گردد. خوب اگر در آن زمان پیامبر اسلام این را می‌گفت می‌گفتند واقعاً مجنون است. آیا نمی‌گفتند؟ آیا نمی‌گفتند اگر زمین حرکت می‌کند چرا ما نمی‌لرزیم و روی زمین ثابت هستیم؟! ما که خودمان هر روز صبح می‌بینیم که خورشید از شرق می‌آید و در غرب فرو می‌رود! همان قدر که فروپاشی برده‌داری در آن دوره، ذهنی، انتزاعی و یک توقع عبث است. این توقع که دانش زمانه هم کن‌فیکون بشود و اساس و سامان فرهنگ زمانه به هم بریزد، توقع عبثی است. روی دیگر این سکه هم این است که عناصر دانش و فرهنگ، در زمانه متون مقدس وارد شده‌اند. چون فرصت کم است که مثال زده شود من چند کد از قرآن می‌گویم که کسانی که اهل پژوهش هستند با استفاده از یک کشف‌الایات ساده یا المعجم می‌توانند درباره آن پژوهش و تأمل کنند. اگر کلمه‌ارض، سماء، قمر، شمس، جبال و... و آیات مربوطاش را در بیاورید می‌بینید تصویری که از جهان ارائه شده دقیقاً منطبق بر دانش زمانه است یعنی این که زمین مسطح است. کوه‌ها میخ‌هایی هستند که این زمین کج نشود. در متون مقدس قبل‌تر به طور واضح‌تر آمده است که زمین روی آب است.

در مجموع در متون مقدس یک نگاه عمودی به جهان وجود دارد که در فرهنگ اسلامی "هفت آسمان" در فرهنگ هندو "سه طبقه" و در همه تفکرات به هر حال وجود دارد. در فلسفه قدیم هم همین‌طور است یعنی ارسطو، افلاطون و... تا قرن‌ها بعد از این هم آن دستگاه نظری فلسفی‌شان را در

یک قالب به عبارتی بطلمیوسی زمانه خودشان ارائه کردند. در آن دستگاه فلسفی هم فلک اول، عقل اول، نفس اول وجود دارد. فلک دوم، عقل دوم، نفس دوم وجود دارد. واجب الوجود و علت العلل هم در بالاست. پس از این ۷، ۸ و ۱۰ طبقه در تفکرات فلسفی مختلف، به فلک قمر، فلک مادون قمر، عناصر اربعه و... و نهایتاً به انسان می‌رسیم. کسانی که با فلسفه اسلامی آشنایی دارند از تداوم این نگاه فلسفی به جهان در فلسفه موسوم به اسلامی مطلع‌اند. به هر حال می‌دانند این نگاه عمودی به جهان نه تنها در دین، بلکه در فلسفه آن دوران نیز منعکس است. هر چند دین به دنبال این که نظریه جهان‌شناسی بدهد نیست اما متون مقدس گاه وارد این حوزه‌ها هم شده‌اند.

در فلسفه هم همین‌طور است و با همین پیش فرض‌های مبتنی بر دانش زمانه، فلاسفه دیدگاه‌هایشان را در همین قالب بیان کرده‌اند که می‌توانست در قالب دیگری هم بیان شود. به همین ترتیب مسائل و آموزه‌های مذهبی و دینی هم در این قالب بیان شده است. اما اگر این قالب را از آن بگیریم باز آن دیدگاه سرجای خود باقی است. درست است که راجع به هفت طبقه زمین، ثابت بودن زمین و گردیدن خورشید دور آن و این که شب‌ها خورشید در یک چشمه تاریک فرو می‌رود سخن می‌گوید و می‌گوید برف از کوه‌های یخی از آسمان می‌بارد یا آسمان سقفی مانند آنکه بالای سرامست تصور می‌شود و می‌تواند فرو بریزد و یا قسمت‌هایی از آن ترک بردارد. انبیاء گاهی اوقات امت خود را تهدید کرده‌اند که خدا می‌تواند تکه‌ای از این آسمان را بر سر ما بیندازد. این‌ها در متون هست. در قرآن هم هست. ولی اگر این سامانه نظری را که مربوط به دانش آن زمان است را هم در نظر بگیریم آن محتوایی که هنوز هم الهام‌بخش است برجای خود باقی است. یعنی این مثال‌هایی که گفته شد و تمام این آیات را اگر بخوانید می‌بینید همه این‌ها یک چیز را می‌خواهند بگویند و آن این است که خداوند قادر است. خداوند عالم است. می‌خواهد بگوید که جهان عظمت دارد و جهان عبث خلق نشده است. می‌خواهد بگوید زور خدا از زور شما ستمگران خیلی بیشتر است. می‌خواهد بگوید ای انسان‌ها، شما مطلق نیستید.

این‌ها پیام‌ها و الهام‌هایی است که همچنان برقرار است. حال ما می‌توانیم این مفاهیم را در یک قالب و یک مثال علمی دیگر بیان کنیم. متن می‌گوید شما زورتان بیشتر است یا خدایی که این آسمان‌ها و زمین و... را خلق کرده است. این نکته را به هر زبانی می‌توانیم بگوییم. این مثال‌هایی که در متن

آمده دانش زمانه است، اما نتیجه‌اش همان است که اینک هم معنادار، انگیزه‌دهنده و اندیشه‌دهنده است. در جامعه تحت ستمی که حاکمان و فرمانروایان به مردم زور می‌گویند و مردم هیچ قدرتی در مقابل آن‌ها ندارند، خداوند در صف محرومان و مظلومان ایستاده و می‌گوید شما فکر نکنید که خیلی زورتان زیاد است، ببینید آن بلاد و اقوام قبلی که کوه‌ها و صخره‌ها را می‌تراشیدند و کاخ‌های عظیم می‌ساختند، ببینید که چگونه ویران شدند. شما که چیزی ندارید، شما یک پشه نمی‌توانید خلق کنید. در نهایت می‌خواهد بگوید قدرت خداوند از قدرت شما خیلی بیشتر است. یا می‌خواهد بگوید این جهان عظمت دارد و قانون‌مند است و طبق علم خداوند در حرکت است. یا می‌خواهد بگوید جهان هدف دارد، غایت دارد، معنا دارد، عبث نیست. این‌ها مفاهیمی است که در سامانه نظری - علمی آن دوران بیان شده است. این‌گونه مثال‌ها زیاد است.

در حوزه‌های آسمان، زمین، کوه‌ها، جنین و سیر شکل‌گیری جنین، همه دانش آن زمان است. الان دانش جدید آن سیر شکل‌گیری بیان شده در مورد جنین را زیاد قبول ندارد ولی باید دید این مثال‌ها چه چیزی را می‌خواهد بگوید. برای مثال انسان را به سرشت خودش برمی‌گرداند. می‌گوید ای انسان تو سیر شکل‌گیری خودت را ببین. خیلی ناچیز بودی، پس زیاد به خودت مغرور نباش، دست از تکبر و ستم بردار و مطلق‌گرایی انسان را زیر سؤال می‌برد. این‌ها مفاهیم الهام‌بخشی است که علیرغم وجود آن صدای تاریخی‌اش، امروزه می‌تواند به تاریخ سپرده شود. همان‌گونه که برده‌داری به تاریخ سپرده شد. می‌تواند این مفاهیم مورد توجه قرار بگیرد و مورد الهام قرار گیرد. در حوزه فرهنگی هم همین‌طور است. در الله‌شناسی در قرآن هم اگر توجه کنید می‌بینید که ما هم "الله"، هم "رحمان" و خیلی واژه‌های دیگر را به "خدا" ترجمه می‌کنیم، و اساساً دچار یک اغتشاش معنایی می‌شویم. لاله‌الاله را معنی می‌کنیم به "هیچ خدایی نیست بجز خدا". درحالی‌که اله و الله معناهای متفاوتی دارند. الله را در ترجمه قرآن باید همان الله ترجمه کرد. به هر حال شما به واژه‌الله توجه کنید می‌بینید که قبل از اسلام هم این کلمه وجود داشته است. پیامبر ما محمد بن عبدالله است. اسم پدر پیامبر که در دوران قبل از اسلام بوده عبد الله است؛ و مثال‌های متعددی می‌توان زد که نشان دهد در دوران شرک و بت‌پرستی هم وجود داشته ولی آن الله، الله قرآن نیست. الله در آن سامانه نظری قدرت برتر نیست و جمعی از بت‌ها و جمعی از اله‌ها و فرشتگان همراه آن الله وجود دارند. بعد از آمدن

پیامبر آن سامانه تغییر یافت. در واقع پیامبر با فرهنگ زمانه خود برخورد استعلایی کرد و شرک را کنار گذاشت ولی با واژگانی حرف زد که برای قوم و جامعه‌اش کاملاً آشناست. بعد از این تغییرات الله بالاتر از همه چیز معنا می‌شود. قرآن در آیه ۴، سوره ابراهیم می‌گوید: ما ارسلنا رسولاً الا بلسان قومه یعنی ما هیچ رسولی را برای هیچ جامعه‌ای نفرستادیم مگر با زبان قوم خودش. به قول شریعتی زبان قوم خودش، به این معنا نیست که مثلاً برای پیامبر جامعه عرب پیامبر با زبان چینی نفرستادیم یا مثلاً به زبان اسپانیولی نفرستادیم. نه، این که مسلم است. منظور از زبان یک قوم یعنی فرهنگ آن قوم. این آموزه در خود قرآن آمده که پیامبران به لسان آن قوم سخن می‌گویند. باید روی این قسمت تأمل کرد لسان قوم، دانش، فرهنگ و مناسبات اجتماعی - اقتصادی آن زمان هم هست. یا خود پیامبر می‌گوید نحن معاشر الانبیاء نكلم الناس علی قدر عقولهم یعنی ما مجموعه انبیاء با مردم به اندازه سطح عقول خودشان حرف می‌زنیم.

اما سطح عقول مردم می‌تواند متفاوت باشد و می‌تواند تغییر هم بکند. خوب معنای دیگر این حرف آن است که بخش‌هایی از متون، مبتنی بر عقول زمانه بوده و این عقول در زمانه ما تغییر کرده است.

اما در کنار این عناصر تاریخی، عناصر فرارونده و استعلایی هم وجود دارد. باید این موارد را یکی یکی مثال زد و برای اثبات آن هم می‌توان از خود متن کمک گرفت و به متن استناد کرد. و هیچ نیازی به گزینش، طفره رفتن و یا توجیه‌گری هم نیست. اما با پذیرش این پیش‌فرض که در متون انعکاسات تاریخی هم وجود دارد علم زمانه، عدل زمانه و عقل زمانه را هم باید در نظر گرفت. ما نباید جاهایی که انعکاس تاریخی علم و عدل و عقل زمانه در متن مقدس بوده را فراتاریخی کنیم. برخی از رویکردهای نواندیشی دینی این کار را کرده‌اند. برخی از متفکرین بزرگی هم که بسیار ارزش‌مندند و حق‌های بزرگی هم به گردن ما دارند و نقش تاریخی اثرگذاری هم در جامعه ما داشته‌اند، سعی می‌کردند برخی از این مفاهیم تاریخی یا مفاهیم اسطوره‌ای و یا برخی از مفاهیمی که دانش زمانه بوده را با نوعی توجیه‌گری به علم زمانه ما منتقل کنند. مثلاً شیطان چیست؟ میکرب. جن چیست؟ در پاسخ یک تفسیرهای عجیب و غریبی از جن می‌شود و استناداتی هم به متن می‌شود درحالی‌که اگر کل آیاتی که راجع به آن موضوع آمده است را در کنار هم

بگذاریم به سادگی و صراحت آن تفسیرها را رد می‌کند. اما اگر این پیش‌فرض پذیرفته شود که این‌ها تاریخی است، مثلاً علم‌گراهای جدید باید بپذیرند که طرح هفت‌آسمان در متن با تأثیر از دانش و فرهنگ زمانه بوده است و منظورش کهکشان‌های گوناگون نبوده است. چرا که در آیه دیگری می‌گوید ما خورشید را چراغی و ماه را نوری در این هفت آسمان قرار دادیم (آیه ۱۶ از سوره نوح) خوب می‌توان گفت که خورشید که چراغ همه کهکشان‌ها نیست. ماه هم که نورش به همه منظومه شمسی نمی‌رسد چه برسد به کل کهکشان‌ها. پس این انطباق‌های علمی در جایی که صدای متن صدای تاریخی است انطباق نادرستی است و اگر گزینشی برخورد نشود به سادگی رد خواهد شد.

یا در دیدگاه‌های فلسفی قدیم می‌گفتند منظور از آسمان‌های مختلف، مراتب مختلف وجود است و این مسئله را با نگاه فلسفی قدیم می‌خواستند توجیه کنند. اما نکات دیگری هم در متن وجود دارد که به وضوح نشان می‌دهد اصلاً بحث از مراتب وجود نیست و آن‌ها را توجیه و تأویل هم نمی‌توان کرد مثلاً آن‌جا که می‌گوید ما یک تکه از آسمان را سر شما می‌اندازیم یا آن‌ها که به انبیاء می‌گویند اگر راست می‌گویید قسمتی از آسمان را بر سر ما بیندازید ... (آیه ۴۴ از طور، ۱۹۲ از اسراء، ۱۸۷ از شعراء، ۹ از سباء و...) اگر نپذیریم که این مطالب متأثر از دانش، فرهنگ و مناسبات زمانه است آن انطباق‌ها بسیار متکلفانه خواهد شد. همان‌طور که در رابطه با تعدد زوجات و زدن زن که آن زمان یک نوع محدود کردن و تلطیف قضیه بوده است، ما باید به مناسبات آن زمان توجه کنیم. در همین مورد اخیر، متن سعی می‌کند زدن را به مرحله سوم عقب بیندازد و مرد به راحتی نتواند زنش را بزند. اما این توجیهات که مردی می‌تواند زن را بزند اما باید با چوب ریحان بزند و یا توجیهاتی از این دست، توجیهات بسیار غیرقابل باور و متکلفانه‌ای است که می‌خواهد از روی تاریخی بودن این امور عبور کند.

در واقع در این‌جا دو تا بنیان نظری گذاشته می‌شود. یک بنیان نظری این است که تمامی مفاهیم و تمامی آموزه‌ها و تمامی احکام متون فراتاریخی است و هیچ وجه تاریخی در آن وجود ندارد. یک بنیان دیگر پذیرش تاریخت برخی وجوه متون است که عمدتاً نواندیشان مذهبی آن را طرح کرده‌اند و حداقل در حوزه برده‌داری و اقتصاد به طور همگانی پذیرفته شده است و تأکید ما بر این است که این امر را در حوزه‌های دیگر هم باید پذیرفت. اگر در

حوزه اقتصاد پذیرفته شده پس در حوزه فرهنگ و دانش هم باید پذیرفته شود که فرهنگ و دانش زمانه نیز در متن منعکس است. اگر گام بعدی نواندیشی دینی توجه و تبیین این نکته باشد و این نکته را بپذیرد، می‌تواند در مقابل جریان لاییک که آن سوی نواندیشی دینی و جریان سنتی و بنیادگرایی که در سوی دیگر آن هستند؛ به صورت روش‌مند، باورپذیر و پژوهش‌گراانه از مذهب و کارکرد مثبت آن در جهان امروز دفاع کند.

این مسئله در تمام حوزه‌ها وجود دارد. اگر الان بحث حقوق بشر مطرح شود همین داستان وجود دارد. صدای قوی و بلند متون مقدس تساوی انسان‌هاست، ولی یک صدای تاریخی هم در آن جا وجود دارد که در همه متون، در ریگ ودا و اوپانیشادها در ادیان هندی، در اوستا در ایران، در ادیان سامی، عهد عتیق و عهد جدید و قرآن دیده می‌شود و آن تفاوت بین مؤمن به آن دین و غیرمؤمن به آن دین است. همان چیزی که شیخ فضل‌الله نوری می‌گفت که کلمه خبیثه حریت می‌خواهد برای مسلم و غیرمسلم یک رأی قائل باشد. این بحث مستند است و نوگرایی دینی باید به آن پاسخ بدهد. و به نظر بنده اگر گزینشی برخورد نکند، اگر آن مبنای تاریخی را بپذیرد می‌تواند به خوبی به آن پاسخ بدهد.

در مورد حقوق زن هم همین حکایت وجود دارد. نواندیشان دینی به درستی و به حق به تمامی آیات و روایاتی که این صدای بلند را منعکس می‌کند که زن و مرد سرشت‌شان یکی است و اگر هرکدام از این دو، کار نیک کند پاداش دریافت می‌کند، استناد می‌کنند، اما آنها به بخش‌های دیگری از متن توجه نمی‌کنند. همان بخشی که بنیادگرایی و سنت‌گراها از یک‌سو و لاییک‌ها از سوی دیگر روی آن انگشت می‌گذارند و اگر روشنفکری مذهبی و نواندیشی دینی بخواهد گامی جدید بردارد می‌بایست در این حوزه باشد.

بسیاری از روشنفکران دینی ما در مرحله ماقبل جمهوری اسلامی باقی مانده‌اند و هنوز این تجربه را در جریان فکری‌شان دخالت نداده‌اند و اندیشه‌شان را بازسازی و نوسازی نکرده‌اند. روشنفکران معدودی در دهه هفتاد تجربه جمهوری اسلامی و تجربه حکومت روحانیت را لحاظ کردند و اندیشه خودشان را استمرار دادند و البته این تجربه با تقلیل و تحلیل دین به حوزه خصوصی و شخصی صورت گرفته است. پذیرش این نظریه می‌تواند "علل" مختلفی داشته باشد اما در تفکر اسلامی نمی‌تواند "دلیل" داشته باشد. اگر قرآن را یک تورق بسیار ساده هم بکنیم، می‌بینیم به صورت بسیار وسیعی وارد حوزه‌های

عمومی و اجتماعی و اقتصادی شده و نمی‌توان آن را به حوزه فردی فروکاست. در کوتاه مدت این نظریه می‌تواند التیامی بر زخم‌ها باشد، اما با عدم برخورد روش‌مند و صرفاً با پاک کردن صورت مسئله (یعنی ابعاد اجتماعی دین) هر لحظه، و در شرایط مناسب بیرونی، بنیادگرایی باز قابل تجدید حیات خواهد بود. همان‌طوری که در جهان اسلام تجدید حیات کرده است.

بنابراین، به نظر بنده این راه هر چند به نظر می‌رسد در کوتاه‌مدت موفق است، اما در درازمدت ناموفق خواهد بود؛ چرا که در فرهنگ اسلامی نادرست است که بخش مهمی از متن به حاشیه و پاورقی برود. فرهنگ اسلامی و تفکر اسلامی با تفکر مسیحی و بسط تاریخی آن تفاوت‌هایی دارد. یکی از آن تفاوت‌ها این است که مسیح در یک امپراتوری قوی و یک جامعه مقتدر متولد شد و پیامبر اسلام در جامعه‌ای که دولت آن چنانی نداشت و پیامبر خود دولت متمرکز تأسیس کرد و این کار مستلزم ورود به همه حوزه‌های اجتماعی - اقتصادی - سیاسی و حقوقی بود که در متن هم کاملاً منعکس است. نادیده گرفتن این موضوع دشوار است. در جامعه ما ممکن است بنا به عللی و احتمالاً عکس‌العمل‌هایی که به خاطر وجود حکومت روحانیت است، دلپذیر به نظر برسد ولی در درازمدت این نظریه مستند و مؤثر نخواهد بود. از آن سو هم که نمی‌توان بخش‌هایی از متن و متون را نادیده گرفت پس بایستی نواندیشی دینی که می‌خواهد وفادار به متن بماند و هم‌چنان می‌خواهد مؤمنانه زندگی کند و مؤمنانه بیندیشد بایستی به این قسمت بپردازد.

ما در این جا فقط مثال شب قدر را گفتیم اما می‌توان مثال‌های زیادی در رابطه با دانش و فرهنگ زمانه نیز آورد که در این مجال کم میسر نیست. در رابطه با زنان و حقوق بشر و مسائل علمی، سرفصل و کدهایی مطرح شد که می‌توان به آن‌ها مراجعه کرد. و در همه این موارد هم وجوه تاریخی و هم رویکردهای استعلایی را در متن می‌توان نشان داد. درست است که متن از آن عنصر فرهنگی که به عنوان شیطان شناخته می‌شود بهره گرفته ولی شما شیطان را در فرهنگ اسلامی با دیگر فرهنگ‌ها مثلاً فرهنگ ثنوی مقایسه کنید. می‌بینید که چقدر اصلاح و تصفیه شده است. در نگاه ثنوی شیطان به عنوان یک نیروی کیهانی که قدرتی همانند قدرت خدا دارد و در پایان تاریخ هم نابود نمی‌شود و در فرهنگ زرتشتی به تاریکی رانده می‌شود و در عهد عتیق و عهد جدید به بند و زنجیر کشیده می‌شود، آمده است. در برخی آیات عهد عتیق گفته می‌شود که فرمانروای زمین است یا فرمانروای تاریکی است

و فرمانروای زیر زمین است. همه این‌ها وجود دارد. اما در فرهنگ اسلامی و در قرآن این نگاه به شدت اصلاح شده است. در فرهنگ اسلامی شیطان هم یک مخلوق خداوند، یک مخلوق ضعیف است که از خداوند اجازه گرفته است. به عبارت دیگر شیطان از یک موجود کیهانی که هنوز حضور و وجود دارد و از بین نرفته است به تدریج و آرام آرام به درون انسان‌ها آمده به شیاطین انس تبدیل شده است. شیطان دیگر نه نیرویی مقابل خداوند، بلکه مخلوق خداوند است و نیز دیگر نیرویی نیست که در کل جهان و کیهان فعال باشد بلکه فقط در حوزه انسانی است که مقابل خداوند است. آن هم در حد وسوسه انسان نه سلطه غیرارادی بر انسان. شیاطینی که از درون خود انسان‌ها حرکت و حیات دارند و کارشان هم وسوسه نفس انسان است نه یک موجود بیرونی که می‌تواند تأثیرگذار باشد یا می‌تواند نظم کیهانی و نظم تاریخی را برهم بزند. این رفرم مانند رفرم در برده‌داری است که از یک موضوع خیلی عمده در زمان خودش به یک مسئله جزئی در فرهنگ اسلامی تبدیل شده است.

این امر به قول همیلتون گیپ (که در مورد زنان گفته است) همان سقف رفرمی است که پیامبر می‌توانست انجام دهد در رابطه با زنان و در برخورد با فرشته و شیطان و جن و دیگر مفاهیم تاریخی و در کل درباره کیهان‌شناسی، آخرالزمان‌شناسی، آخرت‌شناسی و... همین امر مصداق دارد. در هر کدام از این موضوعات که هر یک وجوه الهام‌بخشی هم دارند، سقف رفرمی که می‌توانست بشود، صورت گرفته و آن مفهوم الهام‌بخش در لابلای آن عناصر و مفاهیم تاریخی بیان شده است.

جمع‌بندی بحث من این است که نواندیشی دینی به جای نگاه اجتهادی - تأویلی که تاکنون وجه غالب آن بوده در گام بعدی بایستی به یک رویکرد تاریخی - الهامی یا به عبارت دیگر پارادایمی - الهامی وارد شود. یعنی بپذیرد که متون مقدس در پارادایم زمانی خودشان شکل گرفته‌اند اما این متون فراروی‌های الهام‌بخشی از زمانه خودشان داشتند و این جاست که هم از جامعه تأثیر پذیرفتند و هم بر جامعه تأثیر گذاشتند. متون مقدس و به ویژه قرآن تمدن‌سازترین، فرهنگ‌سازترین و انسان‌سازترین متون تاریخی است. همه کسانی که تاریخ تمدن‌ها و به ویژه تاریخ تمدن اسلامی را بررسی کرده‌اند به این نکته اذعان دارند که شگفت‌انگیز است که از یک جامعه عقب‌مانده قبایلی چنین تمدن بزرگی بشکفتد و منشأ همه این‌ها را قرآن می‌دانند. چون

فرصت نبود وجوه الهام‌بخش متن را نتوانستم توضیح دهم، فقط خروجی‌اش را گفتم. این تأثیر شگفت‌انگیز تاریخی از موضع مؤمنانه بیان نمی‌شود بلکه از موضع پژوهش‌گرانه بیان می‌شود. کسی که از موضع ضداسلامی هم برخورد کرده پذیرفته که یک معجزه تاریخی اتفاق افتاده است. این متن در یک جامعه عقب‌مانده توانسته چنان شکوفایی در فرهنگ زمان ایجاد کند و چنان دگرگونی در انسان‌ها ایجاد کند که یک تمدن نوپا را به سرعت گسترش دهد و این از درون وجوه الهام‌بخش متن بیرون آمده است که چون فرصت نبود من نتوانستم نتیجه‌گیری کنم که پس ما امروزه چه نیازی به متن داریم. اگر متون مقدس در بستر زمانه‌شان شکل گرفته‌اند امروزه به چه نیازهای ما پاسخ می‌دهند؟ من خیلی فشرده در چند جمله می‌گویم. ما یک ارتباط گسستی - پیوستی با گذشته خودمان داریم نه "ما"ی مسلمان، حتی مای غربی، حتی مای مسیحی، مای یهودی و مای هندو. مای هندو نمی‌توند شناسنامه خود را باطل کند و از صفر شروع کند.

ما بر بستر فرهنگ و تمدن گذشته رشد می‌کنیم. این یک پایه مهم است که ما بی‌ریشه نیستیم. به علاوه ما یک متن مؤید که می‌تواند پایه نگاه معنوی و معنادار به هستی باشد پایه اخلاقی زیستن باشد، و پایه نگاه امیدوارانه به جهان و تاریخ و زندگی بشری باشد، ما این را به زهدان کیهانی متصل می‌کنیم. این را به یک مبدأ معنوی متصل می‌کنیم. ما این اندیشه و انگیزه را نمی‌توانیم از هر متنی بگیریم. این جاست که ما به متن (قرآن) نیاز پیدا می‌کنیم. و مرتب با متن ارتباط برقرار می‌کنیم و خود را "هم‌وضعیت" کسی که در متن مخاطب قرار گرفته قرار می‌دهیم. این همان چیزی است که پدر اقبال به پسرش می‌گفت. او می‌گفت قرآن را طوری بخوان گویی که به خودت وحی می‌شود. یعنی ما در یک هم‌وضعیتی وجودی است که می‌توانیم از متن الهام بگیریم. در این‌جا دیگر آن وجوه تاریخی و صداهای تاریخی را اصلاً نمی‌شنویم. صداهایی را می‌شنویم که به نیاز ما پاسخ می‌دهند. همین صداهاست که متن را جاودانه کرده و این صداهاست که فرهنگ‌ساز و تمدن‌ساز بوده است. این هم مسئله‌ای نیست که فقط بحث روشنفکری باشد. این بحث در عامه مردم هم وجود دارد. در روحانیون هم هست. من فکر می‌کنم وقتی روحانی ما راجع به خدا حرف می‌زند دیگر نمی‌گوید خدا زن ندارد، بچه ندارد، چرت نمی‌زند، خسته نیست و یا دچار خستگی نمی‌شود. همه این‌ها در متن آمده است، اما روحانی ما با مسائلی مواجه نیست که پیامبر در فرهنگ

شرکت و بت پرستی با آن مواجه بود. در این مواجهه است که این‌ها معنی پیدا می‌کند. در فرهنگ بت پرستی است که باید گفت خدا خسته نمی‌شود. دیگر پدران ما با ما، بزرگان ما با ما، و ما با فرزندانمان این‌گونه حرف نمی‌زنیم. این‌ها ما در چالش بی‌خدایی و باخدایی هستیم. برخلاف زمانه متن که در چالش یک خدایی و چند خدایی بود. سامانه نظری ما در این‌جا معنا پیدا می‌کند. در این‌جا ما می‌بینیم هم عامه مذهبی ما و هم روحانیون ما دیگر با آن ادبیات حرف نمی‌زنند. بنابراین روشنفکران ما نیز فراروی گفتمانی از برخی صداهای اصلی که در متن وجود دارد، کرده‌اند. به نظر من سه صدا مهم‌ترین و عمده‌ترین مباحث متن هست که ما از آن کاملاً عبور کرده‌ایم، یکی از آن‌ها همین بحث تقدیر است، یکی تفاوت بین مؤمن و غیرمؤمن است و یکی هم تفاوت زن و مرد است. همان‌طور که گفتم صداهای بلندتری در متون وجود دارد که می‌توان در ظل افق آن‌ها، این مسائل را هم بازتفسیر نمود.

چون فرصت من تمام شده است جا دارد که از دوستان شورای تهران تحکیم و ادوار تحکیم تشکر کنم. می‌دانم که این بحث می‌تواند چالش‌های زیاد و منتقدان زیادی داشته باشد. دوستانی هستند که این استنباط از متن را نمی‌پسندند. من امیدوارم که با این‌گونه مباحث که از موضع مؤمنانه و با دغدغه دینی مطرح می‌شود، گفتگو صورت بگیرد نه چالش‌های تند و تکفیری و برخوردهای قضایی از یک‌سو (مذهبی‌ها) و برخوردهای تحقیری و تکبری از سوی دیگر (لائیک‌ها). این‌ها مسائلی نیست که با تکفیر و سرکوب یا با تحقیر و برخورد غوغایی بتوان از آن گذر کرد. این‌ها در حد طرح یک بحث است. من خودم از طرح هر استدلالی که این دیدگاه را نقد کند استقبال می‌کنم. هر چند این‌جا فرصت این بحث نیست، دوستان یادداشت‌هایی به من دادند که ممکن است نظرشان این باشد که برداشت من از برخی آیات را درست ندانند.

من قطعاً این تأکید را دارم که ممکن است استنباط‌های من از برخی آیات درست نباشد اما درعین حال تصور می‌کنم این رویکردها هم رویکرد پیش‌رونده‌ای است. انشاءالله در محافل کوچکتری این‌ها را بتوان به بحث گذاشت. اما ما هم چنان شب قدر را پاس می‌داریم. نه به عنوان شب تقدیر، بلکه به عنوان شب راز و نیاز، شب اراده، شب تصمیم. سال‌هایی بود که در چنین شبی ما از حضور در این محافل محروم بودیم. الان هم کسانی هستند که از حضور در چنین جمعی و مطرح کردن دردها و بغض‌های در گلوماندشان محروم هستند. امیدواریم که عزیزانی که در جمع ما نبودند بویژه آقایان

زرافشان، گنجی، سلطانی و دیگر عزیزانی که در زندان هستند آن‌ها هم بتوانند گفته‌های خود را هر چند شاید ما با تمام گفته‌هاشان موافق نباشیم در جمع مطرح کنند. در انتها باز هم به شب قدر برمی‌گردیم. شبی که ما می‌توانیم در آن با خداوند عهد و پیمان ببندیم که با عهدهایی که با خود داریم با جامعه‌مان داریم و با مردم‌مان داریم، اشتباه و خطاهایی که قبلاً کردیم یا اشتباه و خطاهایی که در جامعه می‌بینیم در درون خودمان مقابله کنیم و با آنچه که در بیرون می‌بینیم مواجه شویم و با ظلم و ستم برخورد کنیم.

شب‌های قدر، شب‌های جمع‌بندی و اصلاح و تصمیم است، شب‌های تصمیم‌های بزرگ. از خداوند می‌خواهیم ما را در این تصمیم‌گیری‌ها یاری کند.